

حقوق و اخلاق؛ اخلاق و دادرسی: تأملاتی پیرامون اعتبار صدای ضبط شده بدون اخطار

حسن محسنی^۱

امیرحسین رضایی نژاد^۲

چکیده

میان اخلاق و حقوق به طور پیشینی ارتباط است. هم‌چنین اخلاق در دادرسی کاربرد دارد. عدم تعین سطح، مسأله‌ی حقوقی را به مسأله‌ی اخلاقی تعالی می‌بخشد؛ از این رو، اصولاً میان عدم تعین ناشی از اجمال و ابهام و سکوت قواعد ماهوی و شکلی تفاوتی نیست؛ دادرسی می‌تواند در این سطح اخلاقی‌ترین تفسیر را اعمال کند. در فرضی که حقوق موضوعه پیرامون اعتبار یا عدم اعتبار صدای ضبط شده‌ی یکی از متداعیین (بدون اخطار) که دیگری علیه وی بدان استناد می‌کند فاقد حکم است، دادرسی باید اخلاقی‌ترین تفسیر را برای رعایت عدل در قضاوت برگزیند. به نظر می‌رسد در این فرض عامل اخلاق مانع از آن شده است که با وجود اباحه و عدم منع، رویه‌ی محاکم بر بی‌اعتباری صدای ضبط‌شده گرایش داشته باشد.

واژگان کلیدی:

اخلاق، حقوق، دادرسی، عدم تعین، تفسیر اخلاقی، اخطار، اعتبار صدای

ضبط شده.

۱. دکتری حقوق خصوصی، استادیار دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

۲. کارشناس ارشد حقوق خصوصی، دادیار دادرسی رامسر.

درآمد

در ابتدای امر سخن گفتن از اخلاق در دادرسی از منظر کارکرد آن که به دنبال اجرای عدالت از طریق اعمال حکم بر موضوع است، از دیدگاه طبیعت مقررات آن که باید از پیش مقرر و معلوم (امری و تضمین کننده) باشد، ممتنع می‌نماید. ظهور این امتناع در دشواری تشخیص رابطه‌ی حقوق و اخلاق بی‌تأثیر نیست. اگر حقوق به منابع خود مانند قانون، عرف، دکترین و رویه‌ی قضایی، متکی است و اگر دادرسی مکلف به اجرای قانون است، چه‌جایی برای استناد به اخلاق باقی می‌ماند؟ با این حال، اگر ارزش‌های اخلاقی را سنگ‌بنای علم حقوق و اخلاق بدانیم، این ارتباط نزدیک‌تر شده و زمینه‌ی ورود اخلاق به حقوق، نه فقط به معنای تکمیل‌کننده‌ی قاعده‌ی حقوقی بلکه در برخی موارد سازنده‌ی آن، می‌شود. این که سازندگی در چه مواقعی ممکن است، خود محل بحث است. از این رو بایسته است به موارد دخالت قاعده‌ی اخلاقی در حقوق به شکل رابطه‌ی حقوق و اخلاق پرداخت.

هنگامی که عدم تعین، بستر مراجعه به مبانی اخلاقی را فراهم می‌کند، تفاوتی میان حقوق و قضاوت در امکان مراجعه به این قواعد به نظر نمی‌رسد، زیرا، در هر دو دسته این عدم تعین قابل تحقق است. این که پذیرش چنین نظری تا چه حد می‌تواند در دادرسی به کار آید. برای نمونه هر دادرسی و هر دادخواه بارها و بارها با این پرسش مواجه شده که آیا «صدای ضبط شده بدون اخطار به طرف دیگر» در دادرسی به عنوان دلیل قابلیت استناد دارد؟ وضعیت این پرسش به دلیل نبود قاعده‌ی حقوقی، بغرنج و شگفت گردیده؛ به ویژه آن که این پاسخ مرسوم همه فهم و همگانی شده است که «صدای ضبط شده اعتبار ندارد». بغرنجی از آن است که برخی متون قانونی را می‌توان تأییدی برای تجویز این امر دانست و شگفتی از این است که اگر چه مقنن انجام آن را منع ننموده و اصل اباحه امکان آن را توجیه می‌کند، چه عاملی موجب شده است که رویه‌ی محاکم بر خلاف آن استوار شود؟ این عامل از دید نگارندگان، اخلاق است. این پرسش خود نیز دو فرض متفاوت را مطرح می‌کند: نخست آن که صدا بدون اجازه‌ی گوینده، ضبط شده باشد و دیگر آن که گوینده به ضبط صدای خود آگاه بوده و با علم به آن سخن گفته است. به نظر می‌رسد تنها در فرض عدم اجازه‌ی طرف مقابل، اخلاق وارد پاسخ به مسأله می‌شود؛ باید به این

نکته‌ی ظریف توجه داشت که در این جا نوبت به بررسی محتویات صدا نمی‌رسد و دادرس در مقام پاسخ به این پرسش باید ذهن را از این موضوع که صدای ضبط شده حاوی چه اطلاعاتی است، خالی کند.^۱

۱. اخلاق و حقوق

رابطه‌ی حقوق و اخلاق از یک سو و کاربرد اخلاق در حقوق از سوی دیگر موضوع این بند می‌باشند که پی در پی مطرح می‌شوند.

۱-۱. ارتباط اخلاق و حقوق

ارتباط حقوق و اخلاق از پیشینی‌ترین مباحث فلسفه‌ی حقوق است؛ تا آن جا که مدخل بیشتر نوشته‌های آن را تشکیل می‌دهد؛ امری که طبیعی می‌نماید؛ زیرا برای فهم حقوق باید آن را از نظام‌های مشابه بازشناخت و اخلاق شبیه‌ترین نظام رفتاری به حقوق است. در خصوص رابطه‌ی این دو نظام به تعبیر عده‌ای «سلوکی» (دل و کیو، ۱۳۸۶: ۲۳) که به روابط انسانی می‌پردازند، نزاع‌ها خاتمه نیافته اما، می‌توان در سیر اندیشه‌های فلاسفه‌ی حقوق و حتی واقعیت‌های قضایی وجوه اشتراک و افتراق و تأثیر و تأثر این دو را دید. از منظر بنیادین، هر دو نظام هنجاری هستند؛ هنجارهایی که البته بر ارزش مبتنی می‌باشند. بر این اساس، اگر بتوان هنجار را دستور آمرانه‌ی رعایت ارزش تعریف کرد، (پولانزاس، ۱۳۸۶، ۷۳: پاورقی ش ۳) و ارزش‌های نهفته در پس هنجارهای اخلاق و حقوق را دریافت، به وضوح می‌توان به ابتدای بسیاری از قواعد حقوقی بر این ارزش‌ها پی برد. الزام طرفین یک عقد به انجام تعهدات قراردادی در واقع نمود یک ارزش اخلاقی در قالب یک هنجار حقوقی است، اما مسأله به اینجا ختم نمی‌شود و این دو نظام همیشه در هنجارهایشان بر یکدیگر

۱. مقوله‌ی دلالت دلیل کسب شده به شیوه‌ی نامشروع و ناقض قانون (Illegally Obtained Evidence) یکی از موضوعات مهم چهاردهمین کنگره‌ی جهانی «انجمن بین‌المللی حقوق دادرسی» با موضوع «عدالت آیینی» در سال ۲۰۱۱ بوده که با حضور بیش از سیصد حقوقدان متخصص آیین دادرسی در دانشگاه هایدلبرگ آلمان برگزار شد (XIV. International Association Procedural Law World Congress on Procedural Justice July 25th - 30th in Heidelberg). ورود به بحث گزارش‌های مفصل و جذاب گزارشگران ملی در این کنگره پیرامون این امر خارج از نوشتار حاضر و طبع آن است.

منطبق نمی‌شوند، بلکه برخلاف آن چه گفته‌اند که میان حقوق و اخلاق نمی‌تواند تعارض باشد (دل و کیو، ۱۳۸۶: ۴۷) گاهی اجرای قاعده‌ی حقوقی به نقض قاعده‌ی اخلاقی می‌انجامد. اگر مطابق ماده‌ی ۲۳۰ قانون مدنی وجه التزام مقطوع است، آیا حکم به پرداخت وجه التزامی گزارف توسط طرف قرارداد که به دلیلی اخلاقاً موجه، نتوانسته تعهدش را انجام دهد می‌تواند اخلاقی باشد؟ بدون ورود به نزاع مکاتب حقوقی در باب رابطه‌ی حقوق و اخلاق، باید بپذیریم که حقوق و اخلاق به شدت در هم تنیده‌اند و هرگونه تلاش برای تهی کردن اولی از دومی بیهوده به نظر می‌رسد. اگر چه حقوق برخلاف اخلاق که قواعدی صرفاً نیکوپرور و کمال‌گرا دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۴۶)، به دلیل پذیرش نظم به عنوان یک هدف متعالی، حاوی هنجارهایی خالی از این ارزش‌ها نیز هست اما، هم اخلاق برای حفظ اصول خود در عرصه‌ی اجتماع نیازمند اجبار و ارشاد حقوق است و هم حقوق با داعیه‌ی عدالت‌گستری، نمی‌تواند برای رسیدن به این هدف ذاتاً اخلاقی (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۸۵ و ۵۸۸)، خود را بی‌نیاز از اخلاق بداند. اگر، برای نمونه، هدف حقوق کیفی ترویج فضیلت و جلوگیری از ردیلت باشد (هارت، ۱۳۸۸: ۶۷) که خود از بنیادهای اخلاق نیز به شمار می‌آیند، هنجارهای حقوقی برآورنده‌ی این هدف هم ناگزیر همسو با اخلاق بوده و قوانین لاجرم باید این ارزش‌ها را در خود نهفته داشته باشند (آلمن، ۱۳۸۵: ۱۲۳).

ورود اخلاق به حوزه‌ی حقوق را می‌توان از دو منظر بررسی کرد؛ نخست، توجیه دخالت هنجارهای اخلاقی در قواعد حقوق و عکس آن و دوم، راه‌های ورود هنجارهای اخلاقی به عرصه‌ی حقوق. اگرچه مرز این دو باریک است و گاه هر یک از آن‌ها مبنای ورود به بحث دیگر است اما، آن‌چه در این مختصر مورد توجه قرار می‌گیرد، راه ورود اخلاق به حقوق است. بر این اساس، از آن‌جا که حقوق و یا به عبارت دیگر موضوع حقوق را هنجارهایی با ضمانت اجرای مؤثر تشکیل می‌دهند، بحث از چگونگی راه‌های ورود اخلاق به حوزه‌ی حقوق با مبحث منابع حقوق گره می‌خورد. قانون به عنوان منبع نخستین حقوق از یک دیدگاه ناگزیر با اخلاق، البته نه در همه حال، هم‌سو و هم‌هدف است و از دیدگاه دیگر هدف حقوق به ناچار، قانون را اخلاقی می‌کند. از نظرگاه نخست در هر جامعه‌ای حداقل معیارهای مشترک و پراهمیتی وجود دارند که هم نظام اخلاقی و هم نظام حقوقی ناگزیر آن‌ها را در خود

دارند؛ به این معنا که برخی اعمال و یا نیازها جهان شمول هستند و از این رو واکنش اخلاق و حقوق به این‌ها نیز جهان شمول است (موراوتز، ۱۳۸۷: ۱۴۲) و هم از این رو مقرره‌ی قانونی با قاعده‌ی اخلاقی در این موارد هم‌پوشانی دارد. از منظر دوم، قانون در صورتی می‌تواند به هدف خود یعنی نظم و آسایش دست یابد که در خود بیشترین ملحوظات اخلاقی را داشته باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۸۹) تا هم با نظم اخلاقی در نیفتد و از مقبولیتش کاسته نشود و هم با همکاری اخلاق اجرای خود را آسانتر سازد. عرف نیز، اگر با نسبی‌گرایی افراطی اخلاق، عین اخلاق نباشد، در موارد بسیاری با اخلاق یکی می‌شود و به این ترتیب امر اخلاقی با لباس عرف به حوزه‌ی حقوق راه می‌یابد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۹۰). عالم حقوق هم که ناقد وضع موجود است، خود در اجتماعی زندگی می‌کند که ارزش‌های اخلاقی در آن جریان دارند؛ وی نمی‌تواند به دور از این ارزش‌ها که زمینه‌ی ذهن او را تشکیل می‌دهند، به نقادی و شرح بپردازد، بلکه در موارد بسیاری اخلاق مهم‌ترین اهرم نقد در دکتترین است. دادگستری هم که کانون حفظ سنت‌ها و مقدسات اخلاقی است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۵۹۱)، لاجرم رگه‌های اخلاق را در لابه‌لای رویه‌ی قضایی خواهد گنجاند.

با وجود این تمام بحث به اینجا ختم نمی‌شود؛ باید دید که آیا قواعد اخلاقی تنها در قالب منابع مرسوم حقوق (قانون و عرف، دکتترین و رویه‌ی قضایی) و به عنوان یک عنصر نامرئی در قالب این منابع رنگ حقوقی می‌گیرند یا آن‌که باید و نبایدهای اخلاقی در کنار این منابع، خود مستقلاً منبعی هستند برای استناد قاضی به آن‌ها در حل یک مسأله‌ی حقوقی؟ به عبارت بهتر آیا اخلاق نقش خود را در اخلاقی کردن قانون ایفا کرده و کنار می‌رود و از تصویب قانون به بعد در آن بی‌تأثیر است یا آن‌که قانون همه‌ی حقوق نیست و نه تنها گاه متعارض و مجمل است، بلکه در پاره‌ای موارد حکمی ندارد و قاضی را ملزم به جست‌وجوی قاعده می‌کند؟

در پاسخ به این پرسش‌ها مکاتب حقوقی مواضع متفاوتی دارند. شکل‌گرایان از وحدت حقوق و قانون سخن می‌گویند و پیروان مکتب حقوق فطری سنتی قانون غیراخلاقی را قانون نمی‌دانند. در مقابل این دو مکتب افراطی، پوزیتیویست‌ها (پیروان مکتب حقوق تحقیقی) اگرچه حقوق را چیزی جدا از اخلاق می‌دانند اما، از نظر ایشان استناد قاضی به اصول اخلاقی در مسائلی که قانون حکمی ندارد یا حکم آن

مبهم است، جایز می‌باشد. مکتب حقوق طبیعی مدرن از یک سو، قانون را حتی اگر غیراخلاقی باشد، معتبر می‌داند و از سوی دیگر، اصول اخلاقی را در کنار منبع سنتی حقوق می‌نشانند. در ادامه به اختصار موضع دو تن از بزرگان دو مکتب اخیر را بررسی می‌کنیم.

۲-۱. کاربرد اخلاق در حقوق

این ایده که قانون هر آن‌چه را که حل یک مسأله‌ی حقوقی بدان نیازمند است در خود دارد، کانون اندیشه‌ی مکتب شکل‌گرایی یا فرمالیسم حقوقی را تشکیل می‌دهد؛ ایده‌ای که بر اساس آن قاضی برای صدور رأی در یک دعوا صرفاً بر اساس قانون می‌تواند مسأله را حل کند و نیازی به فراتر رفتن از آن ندارد (کیوانفر، ۱۳۹۰: ۷۷). واقعیت اما چیز دیگری است و قانون به لحاظ این که قابلیت پیش‌بینی همه‌ی مسائل را ندارد و نیز از این جهت که با «زبان» بیان می‌شود و زبان «مبهم» است، دچار عدم تعین و ابهام است. در این وضعیت قاضی با چند تصمیم ممکن مواجه می‌شود که همگی یا حاصل برداشت از یک مقررهِ قانونی هستند یا بدون وجود حکم قانون ذهن قاضی آن‌ها را قابل حمل بر موضوع تشخیص داده است. افزون بر این، مفاهیم حقوقی نیز همیشه روشن نیستند؛ گاه قاضی در این که کدام استنباط از یک مفهوم حقوقی باید برگزیده شود، درمی‌ماند (انصاری، ۱۳۸۷: ۴۲-۴۱). قاضی نمی‌تواند در این موارد مبهم و غیرمتعین از صدور رأی امتناع کند و ناگزیر باید برای حل مشکل، قاعده‌ای برون‌قانونی دست و پا کند. این قاعده از کجا می‌آید؟

نظرات «هارت» و «دورکین» به عنوان بزرگان دو مکتب پوزیتیویسم حقوقی و مکتب حقوق طبیعی مدرن در این خصوص جالب توجه و پراهمیت است. از نظر «هارت» جامعه‌ی بشری دستخوش اختلافات، خواسته‌ها و موقعیت‌های جدیدی است که قواعد مصنوعی حقوق موضوعه نمی‌تواند همه‌ی آن‌ها را پیش‌بینی کند. بر این اساس، از دیدگاه وی قوانین الزاماً دارای «بافت باز» هستند (موراوتر، ۱۳۸۷: ۸۰-۷۹)؛ بافتی که اجازه‌ی استنباط‌های مختلف و صدور آراء متفاوت را می‌دهد. در این موارد که قاضی با اجمال، ابهام یا نقص قوانین مواجه است، «هارت» حتی مراجعه

به قواعد فراتر از حقوق را پیشنهاد می‌نماید که به لحاظ حقوقی الزام‌آور نیستند (کیوان فر، ۱۳۹۰: ۹۶)؛ وی این مراجعه را «بصیرت قضایی» می‌نامد و معتقد است قاضی در این موارد می‌تواند به الزامات مبتنی بر انصاف یا اصول اخلاقی مراجعه کند (کیوان فر، ۱۳۹۰: ۹۶).

برخلاف «هارت»، «دورکین» اصول اخلاقی مورد استناد قاضی در دعاوی دشوار یعنی دعاوی که در آن‌ها به دلیل اجمال، ابهام و نقص قوانین پاسخ صریحی وجود نداشته یا چند پاسخ ممکن وجود دارد را نه خارج از حقوق بلکه جزئی از آن می‌داند. در واقع وی ضمن نفی وحدت استدلال حقوقی و استدلال اخلاقی و نیز رد ادعای «هارت» دائر بر این که اصول اخلاقی جزئی از حقوق نیستند، قضات را به ارائه‌ی بهترین تفسیر اخلاقی از حقوق مکلف می‌داند (راسخ، ۱۳۸۷: ۶۳ و ۷۴).

بدین ترتیب «هارت» و «دورکین» در این منظر که قاضی در موارد سکوت یا اجمال قانون می‌تواند به معیارهای اخلاقی متوسل شود اشتراک دارند؛ اما، «هارت» این معیارها را برون قانونی و خارج از حوزه‌ی حقوق می‌داند؛ در حالی که «دورکین» اصول و معیارهای اخلاقی را جزئی از حقوق تلقی می‌کند. باید توجه داشت که خارجی بودن قواعد اخلاق نسبت به حقوق از نظر پوزیتیویست‌ها به معنای کم‌اهمیت بودن این قواعد نیست تا آن‌جا که «ژرژ ریپر» در عین حال که دانشگاه‌ها و دادگاه‌ها را پرستش‌گاه قانون می‌داند، معتقد است که حقوقدان «باید در راه نفوذ آرمان‌های اخلاقی در حقوق تلاش کند» (مالوری، ۱۳۸۳: ۴۰۰).

از منظر هر دو دیدگاه باید‌ها و نبایدهای اخلاقی مستند قاضی در تصمیم‌گیری در دعاوی هستند؛ لذا مسأله‌ی حقوقی از این منظر به یک مسأله‌ی اخلاقی تبدیل می‌شود؛ از میان چند تصمیم ممکن کدام یک به لحاظ اخلاقی مناسب‌تر است؟ بدیهی است اگر قاضی در دوراهی اتخاذ تصمیم قرار گیرد، باید از اتخاذ تصمیم اخلاقاً مذموم احتراز جوید. بر این اساس است که گفته‌اند صرف ظن به قاتل بودن متهم نباید موجب نفی اصل برائت و صدور حکم به قصاص وی به بهانه‌ی رعایت نظم و آرامش در جامعه شود.

۲. اخلاق و دادرسی

در این جا نخست به بایدها و نبایدهای اخلاق در دادرسی و سپس به اعتبار صدای ضبط شده از منظر اخلاق خواهیم پرداخت.

۲-۱. تصور اعمال اخلاق در دادرسی

آنچه امروز در محاکم ایران می‌گذرد، به خوبی نشان می‌دهد که گاه ناکارآمدی قواعد شکلی می‌تواند قواعد ماهوی را بی‌ارزش کند. در پیچ و خم اطاله‌ی دادرسی که اجرای حکم در یک دعوای ساده را ماه‌ها و حتی سال‌ها به تأخیر می‌اندازد، چه کسی به فکر جست‌وجوی قواعد مبنای رأی خواهد رفت؟ اگر گفته‌ی «جان شیپمن گری» را در خصوص این‌که ماهیت حقوق را تصمیمات قضات تشکیل می‌دهد (تبیث، ۱۳۸۶: ۴۸) نپذیریم، و قبول کنیم که هنجارهای حقوقی مذکور در قوانین ماهوی پیش از ورود در گذرگاه دادرسی نوشته‌هایی بیش نیستند، اصولاً بسیاری از این قواعد با وجود انتشار، مورد توجه افراد واقع نمی‌شوند؛ مگر آن‌که درگیر دعوایی در دادگستری شوند. حتی آن‌جا که میان دو طرف نزاعی در می‌گیرد تا زمانی که این نزاع وارد دادگاه نشده و تبدیل به دعوا نگردد (محسنی، ۱۳۸۹: ۴۸)، طرفین از قواعد ماهوی موضوع دعوا مطلع نیستند. در حالی که «هرودوت» و «دموستن» مجازات افراد بدون رعایت تشریفات قانونی را مظهر ستمگری می‌دانند و «سنکا»، معتقد است که «هر کس رأیی صادر کند در حالی که به ادعاهای یکی از طرفین گوش فرا نداده باشد، حتی اگر رأی او در واقع عادلانه باشد، عادلانه رفتار نکرده است» (کلی، ۱۳۸۸: ۱۳۴)، قواعد دادرسی در ایران به اهرمی جهت شکست دادن طرف مقابل و رد دعوای او در شکل فروکاسته شده است.

در نگاه نخست، عدم تعین حقوق ویژه‌ی قواعد ماهوی به نظر می‌رسد اما، باید توجه داشت که اولاً، قانون به طور کلی اعم از این‌که ماهوی باشد و یا ناظر بر رسیدگی به یک دعوا، بنا به دلایل پیش‌گفته می‌تواند نامتعین باشد، ثانیاً، در حوزه‌ی قواعد شکلی گاه مسائلی بسیار بغرنج‌تر از مسائل ماهوی پیش می‌آید که راه‌حل آن‌ها را نمی‌توان در قوانین موضوعه یافت. برای نمونه، در قوانین آیین دادرسی ایران هیچ مقررهای در خصوص این موضوع وجود ندارد که در صورت عدم اظهار نظر دادگاه

بدوی نسبت به قسمتی از خواسته، تکلیف چیست؟ در حقوق ایران نقص و اجمال قوانین دادرسی اگر بیشتر از قوانین ماهوی نباشد، کمتر نیست؛ این امر معلول چند علت عمده است: نخست آن که، مقررات شکلی و آیین دادرسی در ایران بر مبنای نظریه‌ی حقوقی مشخصی تدوین نشده‌اند؛ دیگر آن که، قوانین در این حوزه یا مانند قانون اجرای احکام مدنی سال‌ها دست نخورده باقی مانده‌اند و یا هم‌چون قانون آیین دادرسی کیفری و مدنی اگرچه دستخوش تغییرات متعددی بوده‌اند، اما بیشتر آن‌ها به ویژه در مورد قانون اخیر به مختصر کردن قوانین قبلی انجامیده‌اند.

در این وادی پر نقص و اجمال قوانین دادرسی با رسیدن به موضع عدم تعین در رسیدگی به یک دعوا در همه‌ی مقاطع دادرسی، به ویژه در حوزه‌ی اثبات که موضوع بحث است، قاضی باید بهترین تفسیر اخلاقی را برگزیند. هرچند انضباط در دادرسی ممکن است جای اخلاق را در رسیدگی به دعوا تنگ کند اما، دقت در مبانی و اصول حاکم بر دادرسی‌ها نشان می‌دهد بسیاری از مقررات دادرسی بر مبنای اصولی استوارند که یا عیناً یک هنجار اخلاقی‌اند و یا درون‌مایه‌ی اخلاقی دارند. از نظر اخلاق، قضاوت و صدور رأی در یک دعوا بدون شنیدن دفاعیات طرف مقابل قبیح است؛ این قبح اخلاقی خود در قالب اصل رعایت حقوق دفاعی بر دادرسی‌ها حکومت می‌کند. هم‌چنین اصل آزادی دفاع که بر اساس آن هر یک از متداعیین می‌توانند شخصاً یا با استفاده از نماینده، از خود دفاع کنند (محسنی، ۱۳۸۹: ۲۴۴)، شاخه‌ای از اصل آزادی افراد است که خود مقدس‌ترین اصول در تاریخ زندگی بشر بوده و هم‌چون یک ارزش به شمار می‌رود (راسخ، ۱۳۸۷: ۲۹۴). بدین ترتیب آن‌جا که در مقام رسیدگی به یک دعوا قاضی با ابهامی در قانون مواجه می‌شود یا در خصوص پذیرش یا عدم پذیرش دلیل ارائه شده قانون را خالی از حکم می‌بیند، دست به تفسیر می‌زند؛ در مقام تفسیر نیز چنان‌چه اصل کلی حقوقی ناظر بر موضوع وجود داشته باشد به آن مراجعه می‌کند (ر.ک: محسنی، ۱۳۸۵)؛ اصولی که یا عین اصول اخلاقی‌اند یا برگرفته از آن‌ها. در غیر این صورت قاضی باید اخلاقی‌ترین تفسیر را برگزیند.

عدالت رعایت همه‌ی ارزش‌های اخلاقی و برآیند رعایت تمام این ارزش‌هاست (ابدالی، ۱۳۸۸: ۱۰۱) متصف نمودن دادرسی به این وصف متعالی خود از سازنده بودن قواعد اخلاقی در حوزه‌ی دادرسی حکایت دارد. قاضی نمی‌تواند و نباید از یاد

ببرد که در چارچوب آیینی به دعوا رسیدگی می‌کند که بنیان بسیاری از قواعد تشکیل‌دهنده‌ی آن آیین را اخلاق تشکیل می‌دهد و اگر در مواجهه با یک مسأله در رسیدگی از چارچوب قواعد بیرون رفت، بایسته است اخلاقی‌ترین راهکار ممکن را برگزیده و از تصمیمی که اخلاق آن را ممنوع می‌کند، بپرهیزد. درک واقعی حقوق جز از طریق درک آرمان اخلاقی آن که تمامی تلاشش را به سمت نیل بدان معطوف می‌دارد، امکان ندارد (فولر، به نقل از: ابدالی، ۱۳۸۸: ۲۱۴) از این منظر چنانچه قاضی در برابر موقعیت‌های خاص و اخلاق واکنش عاطفی نداشته باشد، سزاوار سرزنش است (پوزنر، به نقل از: ابدالی، ۱۳۸۸: ۱۲۱).

۲-۲. اخلاق و اعتبار صدای ضبط شده

در قوانین موضوعه‌ی ایران نمی‌توان حکم اعتبار یا عدم اعتبار صدایی را یافت که بدون اخطار توسط یکی از متداعیین ضبط شده و به آن به عنوان دلیل در دعوا استناد می‌شود. در این وضعیت آیا دادرسی باید به نظم دادرسی یا امری و تضمین‌کننده بودن قواعد و مقررات آن بسنده کند؛ امری که ظهور در وجوب از پیش مقرر و معلوم بودن این مقررات دارد، یا این که باید به دنبال اخلاقی‌ترین قاعده باشد؟ اگر بگوییم صدای ضبط‌شده اعتبار ندارد، عالم حقوق می‌تواند در اعتبار این پاسخ تردید کند. منشاء تردید به علم قاضی باز می‌گردد. اگر گفته شود که «صدای ضبط‌شده اعتبار ندارد مگر این که موجب حصول علم برای قاضی گردد»، وجوه تردید نمایان‌تر خواهد شد؛ به ویژه هنگامی که موضوع را در دو امر کیفی و مدنی در نظر می‌گیریم. از یک سو، قواعد حقوقی هم‌چون مواد ۱۰۵ و ۱۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ که از امکان استناد حاکم شرع به علم حاصل از طرق متعارف سخن می‌گویند، تاب پذیرش صدای ضبط‌شده را به عنوان دلیل اثبات کیفی دارند،^۱ از سوی دیگر، در حقوق مدنی نیز اصل بحث و موقعیت علم قاضی به واسطه‌ی عدم پیش‌بینی آن در زمره‌ی ادله‌ی اثبات محل گفتگوی جدی است؛ با وجود آن‌که، برخی مواد قانونی مانند ماده‌ی ۱۳۳۵ قانون مدنی و ماده‌ی ۲۵۵ قانون آیین دادرسی

۱. ماده‌ی ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی: «حاکم شرع می‌تواند در حق‌الله و حق‌الناس به علم خود عمل و حد الهی را جاری نماید و لازم است مستند علم خود را ذکر کند...»؛ ماده‌ی ۱۲۰ همین قانون: «حاکم شرع می‌تواند طبق علم خود که از طرق متعارف حاصل شود، حکم کند».

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، عموماً، به «علم قاضی بر مبنای اسناد و امارات» (محسنی، ۱۳۸۹: ۱۹۷-۱۸۷) اشاره دارند، موادی دیگری چون ماده‌ی ۱۹۹ قانون اخیر نیز وجود دارند که دست دادرسی مدنی را در امر تحقیق و کشف حقیقت باز نهاده و زمینه‌ی جست‌وجوی فعالانه‌ی دلیل را برای وی فراهم کرده است.^۱ آیا قاضی‌ای که با گوش کردن به صدای ضبط‌شده آن را با لحن و صدای متهم تطبیق می‌دهد، به علم نمی‌رسد؟ آیا هنگامی که او (چه در امور کیفری و چه در امور مدنی) از کارشناس تشخیص صدا استفاده می‌کند، مبنای دانش وی تقویت نشده یا این که برای کشف حقیقت اقدامی نکرده است؟ اگر اقدام او صحیح و موجه است، چرا رویه‌ی محاکم بر عکس ویدئو و تصویربرداری، در صوت و صدا سخت‌گیرانه و نفی‌گرایانه پیش می‌رود؟^۲ در اینجا دادرسی با موقعیتی مواجه است که هم باید با اعمال حکم بر موضوع، دادرسی را به پایان برساند و هم به رغم نبود قاعده‌ی حقوقی قابل اعمال بر موضوع و تصدیق اصل اباحه که اصولاً موجب گرایش تفسیرها به سمت پذیرش باز همه‌ی امور غیرممنوع می‌شود، درگیر وضعیتی مبهم است که حتی تکلیف وی در حل و فصل اختلاف را ساقط نمی‌کند.^۳ به ویژه هنگامی که سرپیچی از این تکلیف با قاعده‌ی حقوقی کیفری تضمین شده است، مسأله بغرنج‌تر می‌شود. این امر مصداق عدم تعین است.^۴ به هنگام بحث در خصوص عدم تعین قواعد حقوق، گفته شد که دادرسی در مقام یافتن پاسخ مسأله‌ای حقوقی در مواجهه با عدم تعین مقررات

۱. «در کلیه‌ی امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد».

۲. آراء متعددی در این زمینه دیده شده که مع‌الاسف منتشر نشده‌اند. اما، برپایه‌ی تجربه‌ی قضایی می‌توان به رویه‌ی برخی محاکم کیفری استان اشاره کرد که به منظور رعایت حقوق دفاعی و اجرای قواعد فقهی و حقوقی هم‌چون درء و براءت به صدای ضبط شده بدون اخطار در فرض تکذیب، اعتبار دلیل را نمی‌دهند. در دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۸۸۰۰۹۹۷۱۹۴۴۴۰۰ مورخ ۱۳۹۰/۳/۱ صادره از شعبه‌ی دوم دادرسی شهرستان رامسر به صراحت آمده است که در فرض تکذیب صدای ضبط شده بدون اخطار، مجالی برای ورود به دلالت یا عدم دلالت لوح فشرده‌ی حاوی صوت متهم نیست.

۳. اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛ ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و ماده‌ی ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری.

۴. ماده‌ی ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی: «هر یک از مقامات قضایی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آن‌ها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آن‌ها از وظایف آنان بوده به هر عذر و بهانه اگر چه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را برخلاف قانون به تأخیر اندازد یا برخلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یکسال و در صورت تکرار به انفصال دائم از شغل قضایی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد».

موضوعه، اصول و هنجارهایی را مبنای انتخاب قرار می‌دهد که یا اخلاقی‌اند یا رنگ و بوی اخلاق دارند. از این رو مسأله‌ی حقوقی در برخی موارد به مسأله‌ای اخلاقی متحول می‌شود؛ «دور کین» از این جهت قاضی را به انتخاب اخلاقی‌ترین تفسیر مکلف می‌داند (راسخ، ۱۳۸۷: ۷۴ و ۶۳). اخلاق به دلایلی که خواهد آمد، نمی‌پذیرد که صدای کسی را که از ضبط شدن آن بی‌خبر است، تهیه نموده و سپس علیه وی در دعوا بدان استناد کرد. از منظر اخلاق این عمل قبیح است. بدیهی است در اینجا فرایند مکانیکی و ماشینی ضبط کردن موضوعیت ندارد، بلکه شیوه و نحوه‌ی این کار مدنظر است. اگر چه در دادرسی متداعیین در موقعیتی قرار دارند که نوعی رقابت میان آن‌ها برقرار است اما، در این بازی رقابتی نیز نمی‌توان پذیرفت که تحصیل دلیل و رسیدن به حقیقت به هر روش فاقد اشکال است.

پرسش این است که آیا صدای ضبط شده (بدون اجازه) ارزش اثباتی دارد؟ تردید در این موضوع از نحوه‌ی تحصیل صدا ناشی می‌شود. تردید در این است که آیا اصولاً به لحاظ اخلاقی می‌توان صدای کسی را بدون اجازه‌ی او ضبط کرد؟ این پرسش در فضایی کاملاً اخلاقی قرار دارد؛ فضایی که به بنیادی‌ترین پویهی انسانی و ارزش اخلاقی یعنی آزادی افراد باز می‌گردد. بدین ترتیب قاضی در مقام پاسخ به پرسش باید یکی از این دو را انتخاب کند: آیا ضبط صدای دیگری بدون اجازه‌ی او قبیح است؟ با وجود صدور آراء متعددی در این خصوص، این آراء تاکنون انتشار نیافته‌اند؛ از آن‌جا که عدالت محتوای اخلاقی دارد و عادلانه بودن یا نبودن پذیرش چنین صدایی، به اخلاقی بودن یا نبودن ضبط صدای مذکور باز می‌گردد، باز هم پرسش چهره‌ی اخلاقی می‌یابد.

در یک نگاه کلی می‌توان دلایل مذموم بودن این کار را با چند استدلال

تبیین نمود:

نخست این‌که، برخلاف «ماکیاول» که «هر وسیله‌ای را که موجب رسیدن به هدف شود، تجویز می‌نماید» (ر.ک: دل وکیو، ۱۳۳۶: ۹۱)، در حقوق اثبات «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند»؛ به عبارت دیگر، هدف اثبات ادعا که خود صورتی از کشف حقیقت است را نباید به هر وسیله جست‌وجو کرد و نظم منطقی و قانونی ادله را بر هم ریخت. توجه به قوانین و مقررات دادرسی کشور به درستی نشان می‌دهد که

مقنن به دقت تلاش نموده اصل قانونی بودن دلیل اثبات را رعایت کرده و وزن و عدد هر دلیل را به منظور جلوگیری از خودکامگی و سوءاستفاده تبیین نماید. در این شرایط، آیا پذیرفتنی است که برای رسیدن به حقیقت حتی بتوان طرف مقابل اثبات را هیپنوتیزم نمود و اصطلاحاً «سرم حقیقت» به وی خوراند؟ اگر چنین است چرا مقنن در اصل سی و هشتم قانون اساسی تحصیل اقرار و شهادت از طریق شکنجه را ممنوع اعلام نموده و برای آن ارزش و اعتباری قائل نیست؟^۱ اقرار فرد شکنجه شده به دلیل فقدان اراده فاقد ارزش است؛ اما، آیا تأیید وی پس از زوال جبر و کره می‌تواند تنفیذکننده‌ی اقرار باشد؟ چنین اقراری هرگز حتی با تأیید مقرر تنفیذ نمی‌شود؛ چرا که در زمان وقوع، اخلاق فرایند تحصیل آن را مذموم و نتیجه‌اش را کالعدم فرض نموده است.

دوم این‌که، هم‌چنان‌که «عقاب بلا بیان»، «قبیح» است، ضبط کردن صدای طرف مقابل بدون اخطار به وی نیز زشت است؛ چرا که صدا و تصویر هر شخص از حقوق مربوط به شخصیت و به اصطلاح حریم و زندگی خصوصی وی است که قابل نقل و انتقال و اسقاط و نادیده گرفتن نیست؛ ضبط صدا یا تصویر دیگری مجاز نیست؛ مگر به اذن او؛ این امر نیز جز با اخطار به او تحقق نمی‌یابد. پرسش این است که آیا تجاوز به حقوق شخصیت اخلاقاً مذموم نیست؟ صرف‌نظر از مقوله‌ی پیچیده‌ی ماهیت تکنولوژی (ر.ک: هایدیگر، ۱۳۷۳: ۴ به بعد)^۲ و جهت‌دار بودن یا نبودن آن (ر.ک: میرباقری، ۱۳۹۰)، توجه به فن‌آوری‌های روز تصویربرداری و ضبط صدا، از جمله دوربین‌های کوچک و بزرگ و دستگاه‌های ضبط صدا و حتی تلفن‌های همراه، به خوبی نشان می‌دهد که جامعه‌ی بشری اگر چه از این پیشرفت، به تعبیر «هایدیگر» به عنوان یکی از مظاهر «عصر جدید»، بهره‌مند است (هایدیگر، ۱۳۷۹: ۱۴۰-۱۳۹)، اما این دستگاه‌ها را به نحوی طراحی کرده و ساخته است که در هنگام ضبط صدا و تصویر به طور خودکار هشدار می‌دهند. به بیان دیگر، اعم از آن‌که به ابزار محض و

۱. «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود».

۲. مارتین هایدیگر مهم‌ترین فیلسوفی است که وارد بحث «پرسش از تکنولوژی» شده است؛ وی به خوبی نیز از عهده‌ی آن برآمده است. او تکنولوژی را ابزار محض ندانسته و آن را گونه‌ای «انکشاف» در ساحت «حقیقت» می‌داند.

خنثی بودن تکنولوژی قائل باشیم و یا آن را در نسبتش با جامعه و تمدن جهت‌دار بدانیم، به نظر می‌رسد تکنولوژی معقول در مقابل اخلاق بی‌طرف نیست و نباید باشد؛ تکنولوژی ضبط صدا و تصویربرداری نیز ملبس به لباس اخلاق است؛ تکنولوژی غیراخلاقی نیز پیشاپیش محکوم به رد است. در این شرایط چگونه می‌توان پذیرفت یکی از اصحاب دعوا بدون اعلام به طرف مقابل صدای وی را ضبط نموده تا مخصوصاً علیه او استناد کند؟

سوم این‌که، ماهیتاً میان استراق سمع و شنود غیرمجاز از طریق تلفن و ضبط صدای دیگری در فضای غیرمجازی و آزاد تفاوتی نیست. همان‌گونه که استراق سمع عملی غیراخلاقی و ناقض «حریم خصوصی» است، ضبط صدای دیگری بدون اخطار به وی نیز به لحاظ هم‌روش بودن قبیح است. بر همین اساس است که مقنن در ماده‌ی ۷۳۰ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۸۸ شنود غیرمجاز محتوای در حال انتقال ارتباطات عمومی و مخبراتی را جرم دانسته و تفتیش و توقیف آن‌ها را جز در مورد ظن قوی به کشف جرم یا شناسایی متهم یا ادله‌ی جرم تجویز ننموده (ماده‌ی ۷۶۴ این قانون) و حتی در فرض اخیر نیز این اقدام را «در حضور متصرفان قانونی یا اشخاصی که به نحوی آن‌ها را تحت کنترل قانونی دارند» مجاز دانسته است (ماده‌ی ۷۶۵ همان قانون). هنگامی که مقنن در مورد محتوای داده‌ها و سامانه‌های قابل انتقال و تبعاً در دسترس قانون، به منظور رعایت مصونیت حریم خصوصی چنین با احتیاط و در راستای حفظ آزادی عمل نموده، اخلاق به طریق اولی در خصوص صوت اشخاص که در حالت طبیعی «داده یا محتوای داده» به شمار نمی‌آید، لزوم وجود اجازه یا دست‌کم اخطار قبلی را الزامی می‌کند.

چهارم این‌که، همواره امکان تقلید صدای انسان توسط فرد دیگری و حتی ماشین امکان‌پذیر است. این امر محتمل است که صدای ضبط شده‌ی بدون اخطار، به واسطه‌ی امکان آسان تقلید، ساختگی باشد. آیا روش این فعل غیراخلاقی نیست؟ به نظر می‌رسد اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه نیز خود بر اساس همین اصل اخلاقی نوار ضبط شده مکالمه‌ی تلفنی را به تنهایی دلیل محسوب ننموده و صدور حکم نفیاً یا اثباتاً بر اساس آن را به دلیل قابل تقلید بودن صدا در عمل فاقد مجوز دانسته است.^۱

۱. نظریه‌ی شماره‌ی ۷۳۰۷۶ مورخ ۱۳۸۴/۵/۵ اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه: «مطابق ماده‌ی ۱۳۲۴ قانون مدنی تشخیص اماره‌ی قضایی با قاضی رسیدگی‌کننده‌ی موضوع بوده و در صورتی قابل استناد است که دعوی به

به نظر می‌رسد عدم رعایت این قاعده‌ی اخلاقی در دادرسی موجب نفی برابری متداعیین می‌شود؛ امری که از اصول مسلم دادرسی است؛ اصلی که هم در قوانین موضوعه جایگاه دارد و هم در فقه امامیه بر آن تأکید شده است (ر.ک: محسنی، ۱۳۸۹: ۶۳۲-۶۱۵). به عبارت دیگر، پذیرش این‌گونه اطلاعات و ترتیب اثر دادن به آن‌ها، به دلیل بی‌توجهی به اخلاق موجب دادن امتیازی بیشتر به یکی از اصحاب دعوا نسبت به دیگری شده و برابری را نقض می‌کند. ناعادلانه بودن قضاوت ناقض برابری، دادرس را وامی‌دارد در مورد اعتبار صدای ضبط شده اخلاق را در نظر گرفته و آن را صرفاً در فرض احراز اخطار قبلی به طرف مقابل به عنوان قسمی از ادله‌ی اثبات مورد توجه قرار دهد؛ زیرا، در غیر این صورت امری غیراخلاقی را وارد دادرسی نموده که ذاتاً مذموم است.



شهادت شهود قابل اثبات باشد و یا ادله‌ی دیگر را تکمیل کند. بنابراین، در خصوص مورد باید گفت نوار ضبط‌شده مکالمه‌ی تلفنی به تنهایی دلیل محسوب نمی‌شود و صدور حکم نفیاً یا اثباتاً با استناد اماره فاقد مجوز قانونی است زیرا در عمل تقلید صدا ممکن است.»

برآمد

میان حقوق و اخلاق نوعی رابطه‌ی پیشینی مبتنی بر ارزش‌ها وجود دارد؛ امری که زمینه‌ی یاری هر یک به دیگری را فراهم می‌کند؛ قاضی در صورت وجود قاعده‌ی حقوقی و نیز در فرض نبود آن از این ارزش‌ها بهره می‌برد. گاهی حقوق در قواعد ماهوی و یا شکلی دچار عدم تعیین و ابهام می‌شود؛ به نحوی که دادرس در وضعیتی قرار می‌گیرد که اتخاذ یک تصمیم برای وی دشوار می‌شود. در این وضعیت قاضی باید اخلاقی‌ترین تفسیر را برگزیند تا شائبه‌ی سلب شرایط عدالت در وی منتفی گردد. برای نمونه در فرضی که مقررهی خاصی در خصوص اعتبار یا عدم اعتبار صدای ضبط شده در نظام حقوقی ایران وجود ندارد، با توجه به فقدان مسأله به واسطه‌ی این عدم تعین، اخلاقی گردیده و دادرس باید به جستجوی اخلاقی‌ترین قاعده باشد. در این جا که مسأله هم به دلیل وجود برخی متون قانونی، بُغرنج و هم به علت شمولیت اصل اباحه، شگفت است، دادرس برای حفظ اخلاق باید به این نکته توجه کند که آیا این صدا با اخطار قبلی به طرف مقابل ضبط شده است؟ در صورت احراز اخطار و هشدار قبلی، به واسطه‌ی رعایت اخلاق آن صدا قابل استناد خواهد بود و اگر چنین نباشد، با توجه به این که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و عقاب بلابیان قبیح است و ماهیتاً میان استراق سمع و شنود غیرمجاز و تحصیل و ضبط صدا بدون اخطار، تفاوتی نیست و این احتمال وجود دارد که صدای ارائه شده تقلیدی باشد که خود فی‌نفسه مذموم و غیراخلاقی است، به نظر می‌رسد چنین اطلاعاتی به عنوان دلیل قابل استناد و حتی بررسی نباشد. زیرا، در غیر این صورت پذیرش این صدا موجب ترجیح یکی از متداعیین بر دیگری شده که ناقض برابری طرفین بوده و در نتیجه موجب سلب عدالت قاضی و سرانجام زوال وصف عادلانه بودن فرایند دادرسی می‌شود.

فهرست منابع

- ۱- آلتمن، اندرو، *درآمدی بر فلسفه حقوق*، ترجمه‌ی بهروز جندقی، قم، مرکز انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.
- ۲- ابدالی، مهرزاد، *فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی*، تهران، مجد، ۱۳۸۸.
- ۳- انصاری، باقر، *نقش قاضی در تحول نظام حقوقی*، تهران، میزان، ۱۳۸۸.
- ۴- پولانزاس، ن. آر، *فلسفه حقوق*، ترجمه‌ی نجادعلی الماسی، تهران، میزان، ۱۳۸۶.
- ۵- تیبیت، مارک، *فلسفه حقوق*، ترجمه‌ی حسن رضایی خاوری، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- ۶- دل وکیو، ژرژ، *تاریخ فلسفه حقوق*، ترجمه‌ی جواد واحدی، تهران، چاپخانه‌ی بانک بازرگانی ایران تهران، ۱۳۳۶.
- ۷- دل وکیو، ژرژ، *فلسفه حقوق*، ترجمه‌ی جواد واحدی، تهران، میزان، چاپ دوم، ۱۳۸۶.
- ۸- راسخ، محمد، *حق و مصلحت*، تهران، طرح نو، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- ۹- کاتوزیان، ناصر، *فلسفه حقوق*، جلد اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
- ۱۰- کلی، جان، *تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب*، ترجمه‌ی محمد راسخ، تهران، طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- ۱۱- کیوان‌فر، شهرام، *مبانی فلسفی تفسیر قانون*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۰.
- ۱۲- مالوری، فیلیپ، *اندیشه‌های حقوقی*، ترجمه‌ی مرتضی کلانتریان، تهران، نشر آگه، ۱۳۸۳.
- ۱۳- محسنی، حسن، *اداره جریان دادرسی مدنی بر پایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی*، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۹.
- ۱۴- محسنی، حسن، «*عدل در قضاوت؛ یک اصل یک روایت*»، در: مجموعه‌ی مقالات اهدایی به دکتر ابوالقاسم گرجی، به کوشش: دکتر تهمورث بشیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، جلد دوم، ۱۳۸۹.
- ۱۵- محسنی، حسن، «*مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آن‌ها و چگونگی*

- تمییز این اصول از تشریفات دادرسی»، مجله‌ی کانون وکلای دادگستری مرکز، شماره‌های ۲۳ و ۲۴، بهار و تابستان ۱۳۸۵.
- ۱۶- موراوتز، توماس، فلسفه حقوق مبانی و کارکردها، ترجمه‌ی بهروز جندقی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۷.
- ۱۷- میرباقری، سید محمد مهدی، رابطه دین و تکنولوژی، دسترسی در: پایگاه فرهنگستان علوم اسلامی قم: ۱۳۹۰ <www.foeac.ir>.
- ۱۸- هارت، اچ. ال. ای، آزادی، اخلاق، قانون، ترجمه‌ی محمد راسخ، تهران، طرح نو، ۱۳۸۸.
- ۱۹- هایدیگر، مارتین، پرسش از تکنولوژی، ترجمه‌ی شاپور اعتماد، در: ارغنون، سال اول، شماره‌ی ۱، ۱۳۷۳.
- ۲۰- هایدیگر، مارتین، عصر تصویر جهان، ترجمه‌ی سیدحمید طالبزاده، در: مجله‌ی فلسفه، ضمیمه‌ی مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.

